

در مخالفت با تغییر نام حزب

کوروش مدرسی کمونیستی متعلق هستند که درونی" در نشریه مانیفست کمونیست صد و کمونیست ۱۵۲ بحث کرده شصت سال پیش به آن ام و بعلاوه ایضا علاقمندان پرداخته است. جنبشی بنام را به مطالعه "تفاوت های کمونیسم بورژوائی. ما" نوشته منصور حکمت دعوت میکنم.

یک اختلاف پایه ای ما در برخورد با مارکسیسم در این متن حکمتیست یک انقلابی سال های انقلاب ۵۷ پسوند فکری تر است. برای همین است که مارکسیسم جدا کردن موقت ما از انقلابی، پوپولیسم و چپ حزب کمونیست کارگری، سنتی را انحرافی در برای تاکید بر این واقعیت در برای تاکید بر این واقعیت جریانی که حزب کمونیست کارگری جریانی که آن را ساخت نفوذ ایده های بورژوائی در و جریانی که آن را ساخت جنبش کمونیستی میدانست. یک جریانی واحد بنام در حالی که بحث کمونیسم کمونیسم کارگری نبود. جنبش کمونیسم کارگری اینجا شروع میشود که چپ یک واقعیت جامعه ما است سنتی و پوپولیسم انحرافی که ما نماینده آن هستیم. اما در کمونیسم نیست. نفوذ ایده های بورژوائی نیست. خود جنبش بورژوائی است. یک مقابل کمونیسم بورژوائی. یک ما فقط متعلق به یک جنبش ضد پوپولیستی یا از نظر فکری درست نیستیم. ما نماینده یک جنبش واقعی در جامعه هستیم که کمونیسم کارگری نام دارد. در مقابل ما هم کمونیست هائی هستند که فقط پوپولیست یا دارای انحراف فکری نیستند به یک جنبش به قدمت جنبش تناقضات و جریانات

ص 2

سخن آخر

جمال کمانگر

بندی مرا یاری کرد .

3-در مورد چاپ قراری از کمیته شقایق از ایران در مورد انحلال سازمان جوانان حکمتیست(کنگره شماره 10) لازم به توضیح است نیمایست آن قرار را در نشریه به دلایل زیر رهبری حزب به من محول کرد.در پایان این دوره از انتشار کنگره چند نکته را باید متذکر شوم .

1-از رفقا محمود قزوینی و محمد فتاحی بابت اینکه از نوشته هایشان یک پاراگراف به دلیل کم تجربه ای من حذف شده بود، پوزش میخواهم.

2-از رفیق پری زارع صمیمانه تشکر و قدر دانی میکنم که در امر صفحه بندی مرا یاری کرد .

3-در مورد چاپ قراری از کمیته شقایق از ایران در مورد انحلال سازمان جوانان حکمتیست(کنگره شماره 10) لازم به توضیح است نیمایست آن قرار را در نشریه به دلایل زیر رهبری حزب به من محول کرد.در پایان این دوره از انتشار کنگره چند نکته را باید متذکر شوم .

1-از رفقا محمود قزوینی و محمد فتاحی بابت اینکه از نوشته هایشان یک پاراگراف به دلیل کم تجربه ای من حذف شده بود، پوزش میخواهم.

2-از رفیق پری زارع صمیمانه تشکر و قدر دانی میکنم که در امر صفحه بندی مرا یاری کرد .

3-در مورد چاپ قراری از کمیته شقایق از ایران در مورد انحلال سازمان جوانان حکمتیست(کنگره شماره 10) لازم به توضیح است نیمایست آن قرار را در نشریه به دلایل زیر رهبری حزب به من محول کرد.در پایان این دوره از انتشار کنگره چند نکته را باید متذکر شوم .

بحثها و سمینارهای پیشنهادی برای کنگره دوم

- کاراکتر و ویژگیهای حزبی که می سازیم
- ۴- اوضاع جهان:
- کشمکش قدرت در سطح جهان و منطقه،
- مکان حزب ما و جنبش ما
- فاتح شیخ
- ص 3
- جنبش کارگری موانع و مشکلات، رئوس یک سیاست کمونیستی
- خالد حاج محمدی
- ص 7
- صف آرایی ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان ، پیشروی کمونیسم در گرو چیست؟
- رحمان حسین زاده
- ص 6
- مناسبات بین المللی
- علی عبدالی
- ص 2

به نمایندگان کنگره دوم حزب در مورد تصفیه حساب مالی!

به کلیه کمیته های حزبی حساب کرده باشند. هر رفقای عزیز ! کمیته ای که با خزانه داری تصفیه حساب نکرده باشد اینجا توجه همگی شما را به چند نکته جلب خواهم کرد

1-ما رسماً و به روال همیشه اعلام کرده ایم که همه نمایندگان باید با تشکیلات محل خود تصفیه حساب مالی کنند. رفقای که برگه تصفیه حساب مالی خود را نداشته باشند در کنگره حزب حق رای نخواهند داشت. لطفاً به تشکیلاتهای محل خود فوری مراجعه و برگه تصفیه حساب از آنها دریافت کنید.

2-کلیه کمیته های حزبی باید با خزانه مرکزی تصفیه حساب کرده باشند. هر کمیته ای که با خزانه داری تصفیه حساب نکرده باشد اینجا توجه همگی شما را به چند نکته جلب خواهم کرد

1-ما رسماً و به روال همیشه اعلام کرده ایم که همه نمایندگان باید با تشکیلات محل خود تصفیه حساب مالی کنند. رفقای که برگه تصفیه حساب مالی خود را نداشته باشند در کنگره حزب حق رای نخواهند داشت. لطفاً به تشکیلاتهای محل خود فوری مراجعه و برگه تصفیه حساب از آنها دریافت کنید.

2-کلیه کمیته های حزبی باید با خزانه مرکزی تصفیه حساب کرده باشند. هر کمیته ای که با خزانه داری تصفیه حساب نکرده باشد اینجا توجه همگی شما را به چند نکته جلب خواهم کرد

بقیه از صفح اول

در مخالفت با تغییر نام حزب

نام برد در حالیکه جنبش کمونیستی یک واقعیت اجتماعی بود و هست.

زمانی مارکس و انگلس این جنبش را کمونیست خواندند، زمانی انترناسیونال دو آن را سوسیال دموکراسی نامید و زمانی لنین ناچار شد همان جنبش را کمونیست بنامد و بعداً منصور حکمت مجدداً همان جنبش را کمونیسم کارگری نامید. این نام ها در واقعیت وجودی خود جنبش کمونیسم کارگری تغییر نمیدهد. و

اینکه بر سر حزب کمونیست مارکس، سوسیال دموکراسی، کمونیسم بعد از لنین و کمونیسم بعد از منصور حکمت چه آمد این واقعیت را تغییر نمیدهد.

نام کمونیسم کارگری بیش از آنکه ما را به یک تاریخ مربوط کند ما را به یک جنبش اجتماعی وصل میکند. و این اتصالی است که در استدلال رفقای ما کم رنگ به نظر میرسد. بعلاوه آنچه به نام کمونیسم کارگری از طرف منصور حکمت مطرح شده تاریخ ما است. نام رسمی حزب کمونیست ما را فرقه ای و فاقد جنبش اجتماعی تعریف

میکند. ۲ - گفتم که یک تمایز موقت است چون فکر میکنم زمانی به هر حال باید این تمایز در نام هم قطعی شود. شاید دوباره باید نام خودمان را کمونیست بگذاریم یا چیز دیگری اما در این رابطه باید دو اصل را در نظر داشت: اول اینکه نام ما باید معطوف به جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری یا کمونیسم باشد و نه به یک مکتب فکری مانند مارکسیست، لنینیست، حکمتیست یا هر ایست دیگری از این نوع. دوم اینکه این تغییر نام باید با یک تاریخ اجتماعی گره

بخورد و نه تاریخ گروهی و فکری و غیره. حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه - بلشویک در پرتو تغییر کلا سوسیال دموکراسی جهانی در جنگ اول و همینطور در پرتو انقلاب روسیه تغییر نام داد. همانطور که حزب کمونیست کارگری محصول فروپاشی کمونیسم واقعا موجود در جهان بود. ما از چنین مقطعی فاصله داریم. هر وقت مثلاً انقلاب ایران را سازمان دادیم شاید باید نام حزب را هم تغییر دهیم. اما در دنیایی که خود حزب کمونیست کارگری موجودیت عینی زیادی ندارد این تغییر نام زیادی معطوف به دعاوی های درون گروهی به نظر میرسد. ۳ - اینکه خیلی ها، از جمله خود ما هم در محاوره و در بحث عادی به این حزب حکمتیست میگوئیم، به نظر من ایرادی ندارد. درست همانطور که به لنین و حزب اش بلشویک میگفتند. حکمتیست در کنار وجود نام کامل حزب، نام ساده تر، غیر رسمی تر و سر راست تری در محاوره است که ما را از دیگران متمایز میکند بدون اینکه ارتباط ما با کمونیسم کارگری را چه از نظر اجتماعی و چه تاریخی قطع کند.

مناسبات بین المللی**علی عبدالی**

نظریه اینکه امروزه در عرصه سیاست و مبارزه، منافع طبقاتی و هم سرنوشتی جنبشها، احزاب و جریانات مختلف از هم مجزا بوده هرکدام نیز در صدد تقویت خود و ارتباط گیری با هم کیشان و هم سرنوشتان خود می باشند. برقراری ارتباط منظم و گره زدن مبارزه مستمر طبقه کارگر ایران نیز با جنبشها و جریانات هم سرنوشت در سرتاسر دنیا، بمنظور شناساندن این جنبش و مبارزات آن و برای جلب حمایت و همکاری با سایر جریانات و جنبشهای رادیکال کارگری از ضرورتهای مبرم و پایه ای جنبش کارگری ایران برای تقویت صف عدالتخواهی و آزادیخواهانه می باشد.

از آنجا که حزب حکمتیست خود را متعلق به جنبش عظیم طبقه کارگر و بخش رادیکال و پیشرو آن میداند و نیز در جهت گسترش مبارزه و ایجاد اتحاد در بین طبقه کارگر ایران تلاش میکند، رساندن صدای حق طلبانه طبقه کارگر و مردم محروم ایران به طبقه کارگر در سطح منطقه و جهان در جهت جلب حمایتهای سیاسی و مبارزاتی، امر ارتباط منظم و برقراری مناسبات باید از جمله از اولویتهای اساسی اش باشد.

در نتیجه کنگره دوم حزب حکمتیست مقرر میدارد که:

1. ارگانی در سطح عالی حزب متشکل از اعضای کمیته مرکزی حزب بعنوان "کمیته روابط بین المللی" تشکیل گردد. این کمیته بلافاصله و پس از برگزاری کنگره سازمان یابد.
2. "کمیته روابط بین المللی حزب" مسئول هماهنگی و برقراری کلیه ارتباطات حزب در سطوح مختلف با جنبشها، احزاب، نهادها و اتحادیه های کارگری، شخصیت ها و نیز دولتها خواهد بود. و بدینوسیله کلیه روابط و مناسبات حزب را در عرصه های سیاسی، اجتماعی، جلب حمایت و حتی جذب کمکهای مالی به حزب را تامین و اجرا خواهد نمود.
3. این کمیته بلحاظ سازمانی تحت اتوریته کمیته مرکزی بوده و برای ارائه گزارش فعالیتها دوره ای به پلنوم برگزار می نماید.
4. خطوط اصلی فعالیت و چهارچوب اختیارات این کمیته در پلاتفرم مجزا تدوین شده و به تأیید کمیته مرکزی خواهد رسید. این ارگان بعنوان نماینده ارتباط گیری و نمایندگی کردن حزب رو به بیرون بویژه فعالیتها خارج از ایران خواهد بود.
5. "کمیته روابط بین المللی" با بهره گیری از تجارب این عرصه و نیز منطبق با بیره گیری ها با سیاستهای حزب در زمان هر پلنوم

پیشنهادات خود از جمله تصحیح و تدقیق سیاستهای حزب در این عرصه را ارائه خواهد داد. 6. از فعالیتها و وظایف دایمی کمیته تلاش در جهت یافتن دوستان جنبش کارگری و جریانات نزدیک به کمونیسم کارگری، برقراری رابطه با جنبشهای موجود کارگری و حتی تشکلهای اتحادیه ای و سندیکایی جهت برقراری دیالوگ و تأثیر گذاری بر جنبشهای رادیکال آنها. جلب و جذب پشتیبانی مادی و سیاسی از طبقه کارگر ایران، تأثیر گذاری بر سیاستهای دول در قبال طبقه کارگر و تشویق به محکوم کردن جمهوری اسلامی و جلب حمایت سازمانها و نهادهای بشردوست خواهد بود.

بقیه از صفحه 9

جنبش کارگری موانع و مشکلات، رئیس یک

بایستد و آنها را سر جای خود بگذارد، جریانی که میتواند در زندگی واقعی مردم تأثیری بگذارد، که میتواند نیروی را جابجا کند، میتواند اعتماد کارگر و رهبر کارگری را نیز به خود جلب کند.

گارد آزادی چیست، جایگاه حزب سیاسی و توده ای چیست. جریانی که میتواند در مقابل باندهای مسلح

**زنده باد گارد آزادی!
زنده باد حزب حکمتیست!**

حکومت کارگری

آزادی برابری

کاراکتر و ویژگیهای حزبی که می سازیم

۴- اوضاع جهان:

فاتح شیخ

مکان حزب ما و جنبش ما

(یادآوری: هدف از بحث زیر ارائه تحلیل جامع راجع به اوضاع جهان نیست. هدف طرح نکاتی در ادامه مباحث قبلی برای بررسی در کنگره دوم است. زاویه بحث، ترسیم چارچوب جهانی استراتژی حزب برای کسب قدرت سیاسی در ایران، با تمرکز بر موقعیت ژئوپولیتیک ایران و مکان رژیم اسلامی حاکم در کشمکش جاری قدرت در سطح جهان و منطقه است. تبیین من از روندهای جهان امروز هرچه هست، فرم ارائه بحث به این زاویه دید ربط دارد. چنین بحثی طبعاً نیازمند چارچوب تئوریک - تحلیلی است، این چارچوب از ظرفیت نوشته فعلی خارج است اما خطوط آن در نوشته منعکس است.)

پیامدهای جهانی حمله آمریکا به ایران

خطر حمله آمریکا به ایران

یک مولفه مشترک و مهم در تحولات اوضاع جهان و ایران، هر دو است. این یک انطباق تصادفی نیست، بلکه مستقیماً به موقعیت دو طرف این جدال قدرت ربط دارد: (۱) موقعیت آمریکا بعنوان بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان که در استراتژی تحمیل خود بعنوان ابرقدرت یگانه با شکست مواجه شده است، (۲) موقعیت ژئوپولیتیک ایران و مکان ویژه جمهوری اسلامی در کشمکش جاری قدرت در جهان و منطقه.

جنگ جدیدی که با حمله آمریکا به ایران آغاز شود تفاوت‌های مهمی با جنگ

۱۹۹۱ آمریکا علیه عراق، جنگ ۲۰۰۱ افغانستان و جنگ ۲۰۰۳ علیه عراق و دیگر جنگهای این دو دهه خواهد داشت:

۱- در هیچیک از آن جنگها موقعیت آمریکا در برابر مدعیان جهانی و منطقه ایش به وخامت امروز نیوده است. در دوره بعد از جنگ سرد، آمریکا برای تحمیل هژمونی خود با تکیه به برتری مسلم نظامی اش بارها دست به تعرض زده است. استراتژی میلیتاریستی رکن اصلی ایدئولوژی امپریالیستی هیات حاکمه آمریکا است. در اجرای این استراتژی در دو دهه اخیر، آمریکا همیشه ابتکار تعرض را در دست داشته است. امروز کل استراتژی در باتلاق عراق گیر کرده است. آمریکا به موقعیت استیصال افتاده است. در عوض مدعیان جهانی اش، روسیه، چین، اتحادیه اروپا و غیره، به موقعیت جدیدی دست یافته اند که می توانند در مقابله با یکه تازی آمریکا گارد بگیرند؛ دارند برای این مقابله یارگیریهای جدید می کنند. مدعیان منطقه ای قدرت هم با چشم باز به این شکافها خیره شده اند، دارند بهره برداری می کنند، دنبال مکان جدید در تقسیم کار جهانی و انتخاب کمپها و اتحادهای جدید جهانی برای خود هستند. در حال حاضر می توان هند، برزیل، ایران جمهوری اسلامی، جهان عرب، و محوری از دولتهای ضد آمریکائی آمریکای لاتین را بعنوان مدعیان منطقه ای قدرت، نام برد.

۲- در هیچیک از آن جنگها کشور مورد حمله، دارای وزنه و موقعیت ژئوپولیتیک مهم و حساسی در رحد ایران نبوده است.

۳- در هیچیک از آن جنگها رژیم مورد حمله در موقعیت واقعی ادعا و توان جدال با آمریکا بر سر سهم از قدرت نبوده است. امروز

چهار سال بعد از جنگ آمریکا علیه عراق، جمهوری اسلامی در این منطقه مهم سوق الجیشی و مرکز منابع انرژی جهان، مدعی و درگیر جدال قدرت با آمریکاست.

۴- در هیچیک از آن جنگها صفتبندی موثر قدرتهای جهانی در برابر آمریکا شکل نگرفت. در مورد حمله به ایران، احتمال صفتبندی بالاست، چونکه از طرفی موقعیت آمریکا به شدت وخیم است، و از طرف دیگر موقعیت روسیه، چین و اتحادیه اروپا در مخالفت با قلدری یکجانبه آمریکا قویتر شده است. چشم انداز واکنش مردم دنیا هنوز روشن نیست اما با توجه به شکست آمریکا در عراق می توان انتظار داشت که به سطحی نیرومندتر از سال ۲۰۰۳ رشد کند. صفتبندی سال ۲۰۰۳ در قبال جنگ آمریکا علیه عراق، چه در سطح دولتها و "شورای امنیت"، چه در سطح افکار عمومی، بسیار وسیع بود، اما در مقایسه با موقعیت تعرضی آمریکا و متحدانش کافی نبود و موثر واقع نشد.

۵- در هیچیک از آن جنگها آمریکا در موقعیت استیصال نبود، این بار هست. حمله احتمالی آمریکا به ایران، حلقه دیگری در ادامه تعرض "تنها ابرقدرت واقعا موجود دنیا" نیست، بلکه آخرین حلقه در روند استیصال آن در موقعیت بن بست و شکست استراتژی نظامی اش و برای نجات آن استراتژی از شکست کامل است. در نتیجه به رغم هر سطح از مخالفت جهانی، باز آمریکا به احتمال زیاد به ناگزیر پای آن خواهد رفت.

با توجه به تفاوت‌های بالا سوال اینست: آیا چنین حمله ای به آتشزنه یک جنگ جهانی جدید بدل نمی شود؟ جواب، با توجه به موقعیت مدعیان جهانی و منطقه ای

فد علم کرده اند. نرخ رشد اقتصادی در چین آنقدر بالاست که پیش بینی می شود اقتصاد آن ظرف دهه آتی از آمریکا جلو بزند. به ازاء این تغییر بالانس اقتصادی، مسابقه تسلیحاتی و تصاعد بودجه های نظامی این دولتها سر به ارقام نجومی سرسام آوری زده است.

استراتژی آمریکا در دوره اخیر استفاده از برتری نظامی برای جلوگیری از تغییر بالانس اقتصادی به زبان خودش بوده که دامنه تاثیر آن تا کنون محدود بوده است. قدر مسلم آنکه این استراتژی در مقابل رشد سریع اقتصاد چین که به نیروی کار ارزان و بیشمار متکی است، بهیچوجه کارساز نبوده است. به این ترتیب با سرعت گرفتن روند زوال برتری اقتصادی آمریکا و پا گذاشتن قدرتهای اقتصادی نوظهور به عرصه جدال قدرت، مساله تجدید تقسیم جهان در دستور روابط قدرتهای امپریالیست قرار خواهد گرفت. یکی از نقاط تمرکز این جدال در دهه آتی خواهد بود که آیا تسلط دیرینه غرب بر منابع انرژی خلیج از دست آن خارج می شود و به دست چین و یا ائتلاف احتمالی از چین و روسیه می افتد؟ در اجلاس اخیر کنفرانس شانگهای نشانه های این چشم انداز خودنمایی کرد. بحثهای داغ ماهها و هفته های اخیر در توجیه ضرورت حمله آمریکا به ایران به بهانه پرونده هسته ای، مکرراً به دورنمای تجدید تقسیم منابع انرژی جهان در خلیج فارس و دست به دست شدن آن در یک چشم انداز ده ساله از دست غرب به دست ائتلاف چین و روسیه اشاره داشته اند. تاکتیک "حمله پیشگیرانه" با هدف ممانعت از تحقق این دورنمای بار بار به حمله به ایران و همراه آن اقدامات "پیشگیرانه"

قدرتهای نوظهور امپریالیستی و چشم انداز تقسیم مجدد جهان

آیا تجدید تقسیم جهان بعد از جنگ دوم و کنفرانس یالتا در دستور قدرتهای امپریالیستی قرار گرفته است؟ با تحولات دو دهه اخیر در اقتصاد جهان (روند موسوم به "جهانی شدن")، بالانس اقتصادی قدرتهای امپریالیستی جهان و در نتیجه بالانس قدرت نظامی دولتهایشان در حال بهم ریختن است. قدرتهای اقتصادی نوظهور مانند چین در مقیاس جهانی و هند در رده پائین تر، در کنار قدرتهای صنعتی بزرگ - کلوب 7 که در سالهای اخیر با اضافه شدن روسیه به G8 تغییر نام داده است.

دیگری در منطقه خلیج ترجمه می شود که پیامدهای فاجعه بار آن در سطح منطقه و جهان قابل پیش بینی نیست. جنگی که با این هدف و به این ترتیب شروع شود، معلوم نیست کی، چگونه و به کجا ختم خواهد شد. اینکه در برابر چنین جنگ امپریالیستی احتمالی حزب حکمتیست چه سیاست و پراتیکی در در داخل ایران و در سطح جهان در دستور خود می گذارد، بحثی است که حتما کنگره به آن خواهد پرداخت.

چه باید کرد؟

بعنوان یک پرنسیپ و یک سیاست در قبال جنگ و تبلیغات جنگی آمریکا علیه ایران، ما تا کنون مردم و اپوزیسیون جمهوری اسلامی را فرا خوانده ایم که مستقل از هر دو سوی این جدال و این رویارویی جنگی بایستند و هرگونه همراهی خواه با آمریکا و خواه با جمهوری اسلامی را اکیدا محکوم و طرد کنند. ما مردم ایران و هر بخش از اپوزیسیون که طرفدار اجتناب از این سناریو تیره است باید مبارزه بدون وقفه خود برای به زیر کشیدن هرچه سریعتر جمهوری اسلامی را به سرانجام برسانیم. این تنها کانال واقعی خنثی کردن خطر جنگ و در صورت وقوع جنگ، پایان دادن به آن در اسرع وقت و با کمترین مشقات و زیان برای مردم و جامعه است.

در عین حال و مستقل از ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی، حزب حکمتیست از زاویه امر آزادی و برابری در مقیاس جهانی، باید یک خط مشی فعال، پیشرو، آزادیخواهانه و انترناسیونالیستی در برابر جنگ افروزی آمریکا اتخاذ کند و بکوشد خط مشی خود را به پرچم مبارزه مردم جهان علیه جنگ و میلیتاریسم آمریکا بدل کند.

چهار سال و نیم پس از خیزش دهها میلیونی مردم جهان در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳، کوهی از جنایات آمریکا در عراق و نقش کثیف جمهوری اسلامی و باندهای میلیشیایی اسلامی و قومی در سناریوی سیاه عراق، آنقدر خودآگاهی سیاسی مردم جهان را بالا برده است که برپائی یک جنبش گسترده جهانی، یک جنبش پیشرو ضدجنگ بدون آوانس دادن به جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی، کاملا ممکن است و حزب ما باید فعالانه در مبارزه برای تحقق آن شرکت و دخالت کند.

در سطح نظری، روند گسترش مناسبات سرمایه داری، بسط مناسبات آنتاگونیستی سرمایه و کار مزدی، به اقصی نقاط جهان، روند موسوم به "جهانی شدن" globalisation، را باید در ادامه همان روندی بررسی کرد که خطوط اصلی آن در رساله "امپریالیسم" لنین در چارچوب مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری ترسیم شده است. با گذشت نزدیک به یک قرن از آن دوره، پیشرفتهای شگرف سرمایه و تکنولوژی و بسط آن به همه جای دنیا، قطعا جنبش و حزب کمونیستی ما به تحلیل روشن و تازه به تازه ای در این زمینه نیاز دارد که با اتکاء به تئوری مارکسیستی رشد مناسبات سرمایه داری، خرافات ناسیونالیستی از نوع کائوتسکیستی امروز "چپ" ضدامپریالیست را نقد و افشا کند. در عین حال استنتاج پراتیکی و تاکتیکی از این تحولات اقتصادی و تکنولوژیک و پیامدهای آن در عرصه تجدید تقسیم جهان و دورنمای جنگ جهانی جدید، برای حزب ما و کمونیسم کارگری این دوره ضرورت حیاتی دارد. در سطح سیاسی و پراتیکی، امروز هر حزب سیاسی در

هر نقطه جهان ناگزیر است استراتژی و خط مشی خود را در چارچوب اوضاع جهان و با توجه به ابعاد و نوع کشمکش قدرتهای جهانی تعیین کند. این بویژه برای یک حزب کمونیست انترناسیونالیست از هر نظر اجتناب ناپذیر است. حزب ما که کسب قدرت سیاسی و سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی در ایران را در دستور استراتژی سیاسی خود گذاشته است، به خطیر بودن این اوضاع واقف بوده است و تاکنون در تبلیغات خود رو به مردم مرتباً آن را هشدار داده است. این موضعگیری روشن و آگاهگری قطعا لازم بوده و هست ولی برای جوابگویی به شرایط پیچیده پیش رو بهیچوجه کافی نیست. حزب ما الزاما باید خودویژگی این لحظه از اوضاع جهان و روندهای اساسی پشت آن را تشخیص دهد و پیشبرد استراتژی و اتخاذ تاکتیک و سیاست خود را بر یک تحلیل مارکسیستی و انترناسیونالیستی متکی کند. دنیای امروز با سرعت بیسابقه در تحول است و یک حزب سیاسی کمونیستی باید از قدرت انطباق نظری و عملی با تحولات سریع و دراماتیک برخوردار باشد. درگیری نظری و تدارک عملی حزب ما در سطح ماکروپولیتیک، برای مقابله با اوضاع به شدت متغیر و خطیر جهان امروز و اتخاذ خط مشی تاکتیکی روشن و جوابگو ضروری است. خودآگاهی مارکسیستی و کمونیستی در این سطح از تجرید و تحلیل، شرط تأمین وحدت نظر عمیق و پایدار در حزب است، وحدتی که صرفا با اتفاق نظر در مسائل کنکرت و عملی تأمین نمی شود.

اگر انقلاب در غیاب یک حزب کمونیستی مقتدر بدون شک برای کارگران و مردم به مصیبت کشیده می شود، درگیر شدن جنگ در غیاب یک حزب کمونیستی مقتدر

به مراتب مصیبت بارتر خواهد بود. اولین رکن مقابله با دورنمای جنگ و حمله آمریکا به ایران، تبدیل کردن حزب حکمتیست به چنان حزب کمونیستی مقتدری است که بتواند نه فقط مردم را در مقابله با جنگ و مصائب آن سازمان دهد و متحد کند بلکه اتحاد مردم علیه جنگ و هر دو طرف جنگ را به تخته پرش پیروزی مردم بر جنگ آفرینان و در گام اول به زیر کشیدن جمهوری اسلامی بدل کند. اینکه ما حکمتیست ها فاکتور حزب را هم در انقلاب و هم در جنگ ضرب می کنیم، از نگرش ما در مورد تعیین کننده حزب بعنوان عنصر فعاله پرچمدار طبقه کارگر و مردم در شکل دادن به تحول اوضاع در مسیر انقلاب سوسیالیستی سرچشمه می گیرد. این نگرش بخصوص در شرایط امروز جهان بسیار حیاتی است.

۵- اوضاع سیاسی ایران:

جنگ، سرنگونی، اپوزیسیون، بن بست ناسیونالیسم،

موقعیت و وظایف حزب ما

اوضاع سیاسی ایران در فاصله یک سال بعد از کنگره اول حزب تحولات مهمی از سر گذرانده است. در بحث اوضاع جهان اشاره کردیم که خطر حمله آمریکا به ایران یک مولفه مشترک و مهم در تحولات اوضاع جهان و ایران، هر دو است. هم اکنون خطر جنگ مجددا بر جوانب دیگر اوضاع سیاسی ایران سایه انداخته است. بویژه تأثیر آن بر اپوزیسیون ناسیونالیست طرفدار غرب و عمیق تر کردن بحران ایدئولوژیک - سیاسی آن بیش از پیش مشهود است.

جمهوری اسلامی در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه، در برابر مبارزات دائم کارگران و مردم و جوابگویی به ابتدائی

ترین خواستهها و نیازمندیهایشان، همچنان ناتوان و در بحران است. در عین حال از قدرت عقب راندن این مبارزات برخوردار نیست. از طرف دیگر جنبش مردم برای سرنگونی رژیم هم در منگنه پراکندگی، ابهام اهداف و شیوه های مبارزاتی، و محرومیت از یک رهبری روشن بین و متحد کننده، هنوز قادر به تمرکز انرژی کافی برای ساقط کردن رژیم و رهایی از شر آن نشده است. رژیم اسلامی دست به ماشه و مردم مالا مال از تنفر و آماده مبارزه، رودرروی هم صف آرانی کرده اند. رژیم برای عقب راندن مردم به ارباب و اعدام جمعی و دستگیری و گسترش فضای اختناق و پامال کردن آزادیهای مدنی متوسل می شود اما موفقیتی کسب نمی کند. به مردم تعرض می کند تا آنها را از تعرض به خود باز دارد. به این ترتیب اوضاع جنگ و گریز پراکنده و سرکوب و مقاومت روزمره بر رابطه رژیم و مردم حاکم است.

خطر جنگ به بهانه پرونده هسته ای، در عین اینکه چون شمشیر داموکلس بر سر جامعه و مردم ایران آویزان است، به رژیم اسلامی فرصت داده که با بهره برداری از آن بندهای اختناق را تندتر کند، به فضای ایدئولوژیک اسلامی و ناسیونالیستی در جامعه دامن بزند و از بحران و بن بست آمریکا در عراق و منطقه و شکاف میان قدرتهای امپریالیست، مشخصا شکاف روسیه و چین با آمریکا استفاده کند تا زمان بخرد و در تلاش برای منقاد کردن مردم، کفه ترازو را به نفع خود سنگین کند.

در یک سال گذشته، حزب ما خط مشی فعال، روشن و متمایزی در توضیح تحول اوضاع سیاسی ایران و مشکلات و موانع مبارزه مردم برای رسیدن به هدف

هدف سرنگونی رژیم داشته است و این خط مشی را در تبلیغات رو به مردم و میزگردها و پانلهایی با شرکت فعالین اپوزیسیون باز با هدف روشن کردن دیدگاههای متمایز خود برای مردم، پیش برده است. بعلاوه در تماس با جریانات مختلف اپوزیسیون راست و چپ، تلاش کردیم تا تفاهم و توافق آنها را در مورد ضرورت دفاع از مدنیت جامعه در برابر خطر جنگ و سناریو سیاه در ایران، و اتخاذ یک موضع مشترک آزادیخواهانه و پیشرو در قبال دورنمای جنگ و عراقیزه شدن ایران و ضرورت محکوم کردن همراهی با دو طرف این جدال قدرت بی ربط به منافع مردم جلب کنیم.

متأسفانه اکثر این جریانات اپوزیسیون در درک این ضرورت تفاهم نشان ندادند و تلاش ما برای اقلعاعشان بی نتیجه ماند. از جمله دلایلی که از اپوزیسیون راست شنیدیم این بود که این رژیم اسلامی است که با اصرار بر "غنی سازی اورانیوم" باعث جنگ می شود و این رژیم (نه آمریکا) باید بعنوان مسئول بروز جنگ احتمالی معرفی شود. توجیهات اپوزیسیون چپ هم از جمله این بود که خطر جنگ جدی نیست، چراکه آمریکا بخاطر وضع وخیمش در عراق قادر به سازمان دادن جنگ دیگری نیست. و تاکید ما بر ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی بعنوان تنها راه اجتناب از خطر جنگ را وارد نمی دیدند. ما تلاش کردیم روشن کنیم که آمریکا به این جنگ نیاز دارد و تا هر زمان که چنین خطری هنوز وجود دارد باید در مخالفت قاطع علیه آن ایستاد. امروز با جدی شدن خطر حمله آمریکا به ایران که بر همه جوانب سیاست در ایران سایه انداخته است باید یادآوری

کرد که پافشاری ما بر ضرورت موضعگیری مشترک اپوزیسیون علیه خطر جنگ و علیه هر دو طرف آن: آمریکا و جمهوری اسلامی، بجا بود و هنوز جا دارد که نیروهای اپوزیسیون خود را به دفاع مشترک از مدنیت جامعه در برابر خطرات واقعی ای که آن را تهدید می کند متعهد گردانند.

تا آنجا که به مبارزه مردم ایران برای سرنگونی بر گردد، حزب ما در مورد موانع واقعی پیشرفت جنبش سرنگونی و تلاش برای پاسخگویی به آن مباحث متمایزی مطرح ساخت که بر نگرستن نقادانه در چشم واقعیت و راهگشائی عملی برای پیشروی مبارزات دائم کارگران و مردم استوار بود. این مباحث با جلوه های نورسی از پوپولیسم و دگماتیسم بخشی از چپ حاشیه ای مواجه شد که بیش از هر چیز بی ربطی آنها به واقعیت متحول جامعه و کودنی سیاسی شان در درک روندهای عمیق و تحولات سریع را برملا کرد.

کنگره دوم در مبحث اوضاع سیاسی باید با بررسی جوانب گوناگون خط مشی سیاسی حزب، راههای واقعی مقابله با خطر جنگ و مشقات جنگ در صورت بروز آن و همچنین تبدیل این خط مشی به خودآگاهی شفاف رهبران و پیشروان کارگری و فعالین جنبش های اجتماعی مردم را روشن کند و در دستور حزب بگذارد.

بن بست و بحران ایدئولوژیک همه شاخه ها و شعبه های ناسیونالیسم پروغرب اعم از ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیسمهای قومی، فرصت مجددی برای پیشروی کمونیسم بعنوان یک آلترناتیو اجتماعی سیاسی و حزبی در رهبری مبارزات کارگران و مردم

ایجاد کرده است. کنگره دوم باید بحران ناسیونالیسم را بطور جدی بررسی کند. نقش حزب حکمتیست و گارد آزادی در دوره ای که جامعه با خطر جنگ و عراقیزه شدن روبروست بسیار حساس و پراهمیت است. ایجاد یک همفکری عمیق و راهگشا، در مورد نقش و وظایف پراهمیت حزب و در نتیجه ایجاد عزم قاطع برای ایفای این نقش با اعتماد بنفس بالا، کاری است که بی شک از کنگره و از رهبری حزب ساخته است. حزب حکمتیست با نیروئی که از همفکری و تعقل مشترک خود در کنگره دوم خواهد گرفت، باید بتواند جنبش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی را به اهداف و شیوه های مبارزاتی شفاف، بی ابهام و کارساز مسلح کند و رهبری روشن بین و متحد کننده برای آن تامین کند.

۶- کردستان: بحران ناسیونالیسم کرد

شرایط مساعد برای پیشروی کمونیسم، حزب حکمتیست، گارد آزادی

کردستان در طول سه دهه سنگر پابرجای مبارزه انقلابی و توده ای در برابر جمهوری اسلامی بوده است. این تاریخ طولانی ایستادگی، که سراسر حیات و حاکمیت رژیم اسلامی را پوشانده است، به یک سنت جاافتاده سیاسی در جامعه شکل داده است: سنت جدال پایدار بر سر قدرت و حاکمیت، مخالفت رادیکال و سازش ناپذیر با ارتجاع اسلامی و رد همه ورژن های جمهوری اسلامی. به همین دلیل کردستان جایگاه بارزی در سیاست ایران پیدا کرده است.

اما کردستان هیچگاه یک واقعیت اجتماعی و سیاسی یکپارچه نبوده و نیست، و این سنت سیاسی رادیکال هم بهیچوجه حاصل خصلت "ملی" آن، چنانکه

ناسیونالیستها ادعا می کنند، نبوده و نیست. برعکس، این سنت سیاسی حاصل سیر مبارزه طبقاتی در جامعه، حاصل حضور فعال یک کمونیسم انقلابی، اجتماعی و دخالتگر در تقابل همزمان با ارتجاع اسلامی حاکم و ناسیونالیسم کرد در خود کردستان، بوده است. تبیین این واقعیت تاریخی، خود جزئی از مبارزه طبقاتی دائم و جاری در طول سه دهه اخیر بوده است. در این تاریخ سی ساله، کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان، دو سنت سیاسی طبقاتی متفاوت و متضاد بوده اند که مهر تقابلهای بر جامعه، و بر سیاست و فرهنگ و خودآگاهی سیاسی آن، کوبیده شده است. ناسیونالیسم کرد در کردستان، و همونوا با آن انواع ناسیونالیسمهای ایرانی و قومی و خلقی - پوپولیستی از راست و "چپ" در فضای سیاست ایران همیشه تلاش کرده اند که این شکاف مبارزه طبقاتی سیاسی در جامعه کردستان را انکار کنند. برای مثال "چپ"هایی که همیشه "مبارزه طبقاتی" کلیشه و ورد زبانشان است، به محض اینکه به کردستان می رسند از "خلق کرد" دم می زنند گویا در کردستان طبقات و مبارزه طبقاتی معنی ندارد، سرزمینی است که در آن هیچ روینده ای جز نباتات "ملی" سبز نمی شود! اینها در واقع با کشیدن پرده ساتر "ملی" بر واقعیات جامعه کردستان، می کوشند وجود و حضور تاریخی یک جنبش منفی پابرجا باقی گذاشت و میدان عمل ناسیونالیسم را گسترده تر کرد. در این میان ظهور و ایستادگی کمونیسم کارگری بر متن نفوذ تاریخی اجتماعی کمونیسم در کردستان، ضامن آن شد که پرچم آزادی و برابری و کمونیسم در کردستان همچنان بر افراشته بماند.

منزوی کرده است. اما انکار حضور یک کمونیسم اجتماعی و دخالتگر، برای بورژوازی غیرممکن است. این را تجربه کمونیسم ما در کردستان ایران بطور حاشا ناپذیری اثبات کرده است.

این مقدمه از نظر من از آنجا ضرورت پیدا کرده که در نیمه راه این تاریخ، بر اثر عقیدگدهای دراماتیک در سطح جهان و منطقه، که از جمله بر موقعیت کمونیسم در کردستان هم سایه انداخته است، کمونیستهای این جامعه علی العموم با اعتماد به نفس کافی ظاهر نشده اند، واقعیت اجتماعی نیرومند و بانفوذ خود را دست کم گرفته اند و به درجه ای، چه در سیاست و چه در روانشناسی، در برابر عروج ناسیونالیسم کرد عقب نشسته اند (کومه له بعد از جدائی کمونیستهای کارگری از آن نمونه شاخص این روحیه و رویکرد و این عقیدگردد بود).

عروج ناگهانی ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به مدد جنگ ۱۹۹۱ آمریکا و سپس با جنگ مجدد آمریکا علیه عراق که قدرت و امکانات بیسابقه ای به دامن کردستان عراق ریخت، بالانس میان دو کمپ سیاسی طبقاتی کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان ایران را طبیعتاً به نفع دومی عوض کرد. این تحولات که به دنبال سقوط کمونیسم بورژوائی شوروی و بلوک شرق اتفاق افتاد بر تقابل جدی کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان ایران تأثیرات منفی پابرجا باقی گذاشت و میدان عمل ناسیونالیسم را گسترده تر کرد. در این میان ظهور و ایستادگی کمونیسم کارگری بر متن نفوذ تاریخی اجتماعی کمونیسم در کردستان، ضامن آن شد که پرچم آزادی و برابری و کمونیسم در کردستان همچنان بر افراشته بماند.

امروز اما کردستان با واقعیت سیاسی دیگری مواجه است: این واقعیت، بحران استراتژیک و ایدئولوژیک ناسیونالیسم کرد در مرکز اصلی آن کردستان عراق و به تبع آن بحران به مراتب عمیق تر این ناسیونالیسم در کردستان ایران است. همچنانکه عروج ناگهانی ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، از جنگ ۱۹۹۱ خلیج و استراتژی میلیتاریستی آمریکا نیرو گرفته بود و در واقع یک محصول جانبی آن بود، سرچشمه بحران استراتژیک و هویتی امروز ناسیونالیسم کرد هم عموماً، محصول جانبی شکست و بن بست استراتژی میلیتاریستی آمریکا در عراق و در صحنه جهانی است. این یک تحول بسیار مهم است. تشخیص و درک عمیق بحران ساختاری و هویتی ناسیونالیسم کرد بعنوان یک جنبش سیاسی در منطقه و تبدیل آن به خودآگاهی کمونیست های این جامعه، می تواند بلافاصله در پیشروی سیاست کمونیستی، حضور فعالانه تر کمونیسم و دخالتگری کمونیستی در کردستان ایران و عراق تاثیر بارز بجا بگذارد، روحیه و روانشناسی را عوض کند و اعتماد به نفس را در صفوف کمونیستها و طبقه کارگر بالا ببرد.

در این میان باید به یک تفاوت تاریخی در تقابل کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان ایران و کردستان عراق توجه کرد. در کردستان ایران حضور فعال یک کمونیسم رادیکال و انقلابی و دخالتگر از مقطع انقلاب ایران و سپس در جنبش انقلابی علیه جمهوری اسلامی باعث شد که جنبش ناسیونالیسم کرد هیچوقت نتواند یکه تاز میدان شود، و آنچنانکه در تخیل رهبرانش بود، کمونیسم را به حاشیه براند. شکست حزب دمکرات در جنگ تحمیلی اش به کومه له نقطه عطف سیاسی و نظامی ویژه ای در این تاریخ بود که رویای یکه تازی ناسیونالیسم کرد در جامعه کردستان ایران را بطور پایداری به صخره واقعیت کوبید و در هم شکست. این روند در کردستان عراق، به دلایل تاریخی خاص خود، تاکنون به عکس بوده است. اینکه امروز کمونیستها در کردستان عراق چگونه از بحران ساختاری- استراتژیک- هویتی ناسیونالیسم کرد و ورشکستگی احزاب ناسیونالیست حاکم در جوابگویی به ابتدائی ترین نیازهای جامعه به سود عروج کمونیسم استفاده می کنند مساله ای باز است که اساساً به اراده سیاسی و

انقلابی خود کمونیستها و به توان واقعی شان در متحد کردن صفوف پراکنده جنبش کمونیستی سابقه دار خود بستگی دارد. در کردستان ایران، کمونیسم و بطور اخص پرچمداران کمونیسم کارگری خط ما که در حزب حکمتیست گرد آمده اند با تکیه به یک تاریخ زنده و مداوم از تقابل همه جانبه با ناسیونالیسم کرد از شرایط به مراتب مساعدتری برای تبدیل کمونیسم خود به پرچم مبارزه انقلابی کارگران و مردم علیه جمهوری اسلامی برخوردار هستند. کنگره دوم حزب حکمتیست باید بحران و افول ناسیونالیسم کرد را بعنوان یک نقطه عطف مهم در تحولات سیاسی، در مرکز توجه و بررسی بگذارد. باید در این مورد به خودآگاهی شفاف و مشترک دست بیابیم. بحرانهای پی در پی حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان و دوشقه شدن یکی پس از دیگری آنها، تنها بروزات و نموده های روند عمیقتری هستند که ناسیونالیسم کرد علی العموم (بر متن بحران ناسیونالیسمهای پرو- آمریکا در منطقه و در سیاست سراسری ایران) از سر می گذراند. بررسی دقیق این بحران به ما امکان می دهد که در سطوح تجریدی تر و تحلیلی تر، در سطح وقوف و آگاهی بر روندهای اصلی و

مردم در تجربه تاریخی زنده خود، کم و بیش ماهیت همه جریانات ناسیونالیست را شناخته اند، "پیروزی" ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، که جز پیروزی ارتجاع بورژوا عشیره ای به دوران رسیده چیزی نیست و جوابگوی ابتدائی ترین نیازهای توده مردم آن جامعه نبوده است. را به چشم خود دیده اند. معلوم شد پیروزی ناسیونالیسم کرد پیروزی توده های مردم ستمدیده و تشنه آزادی در کردستان نیست. این بدون تردید فرصت بزرگی برای ما کمونیستهاست که پرچم آزادی و برابری و کمونیسم را به پرچم آزادیخواهی کارگران و مردم کردستان بدل کنیم. این فقط و فقط در گرو حضور فعال یک حزب سیاسی کمونیستی بانفوذ توده ای است، در گرو تبدیل حزب حکمتیست به چنین حزب قدرتمندی است، در گرو تبدیل گارد آزادی به ظرف قدرت و اتحاد توده های انقلابی در کردستان است. کردستان برای ما کمونیستها دروازه قدرت است. امروز فرصت تاریخی دیگری برای کوبیدن پرچم کمونیسم و پرچم حزب حکمتیست و پرچم گارد آزادی بر این دروازه در برابر ما گشوده شده است.

صف آرای ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان، پیشروی کمونیسم در گرو چیست؟	صف آرای ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان، پیشروی کمونیسم در گرو چیست؟	رحمان حسین زاده	بخش اول: مروری کوتاه بر دهه اول تقابل ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان	1- انقلاب 57 و حمله جمهوری اسلامی به کردستان صف بندی چپ و راست در کردستان 2- ناسیونالیسم رسمی و ناسیونالیسم چپ (تفاوتها و تشابهات) 3- مارکسیسم انقلابی، کومه	له و تشکیل حزب کمونیست ایران و انزوای بیشتر ناسیونالیسم 4- ناکامی جنگی حزب دمکرات علیه کومه له، عقب نشینی بزرگ ناسیونالیسم بخش دوم: دهه نود، تحولات خاورمیانه و کردستان عراق 1- عروج ناسیونالیسم در کردستان عراق و پیامدهای آن 2- تقابل شفاف کمونیسم کارگری و ناسیونالیسم 3- مختصات روندهای جدید ناسیونالیستی (ناسیونالیسم، دوم خرداد و جمهوری اسلامی) 4- پدیده پ.ک.ک، مناسبات	آن با جمهوری اسلامی و پیامدهایش بخش سوم: جنگ آمریکا در عراق و امیدهای ناسیونالیسم در کردستان ایران 1- برافراشتن پلانفرم فدرالیسم 2- فدرالیستها و آمادگی همکاری با آمریکا 3- شکست جنگی آمریکا در عراق، شکست ناسیونالیستها و فدرالیستها 4- سرخوردگی از ناسیونالیسم سنتی و گرایش به ترند جدید ناسیونالیستی بخش چهارم: کمونیسم و ناسیونالیسم، اوضاع جدید و	مصافه های جدید ما 1- شکست سیاسی ایندوره 1- به دست گرفتن سکان ناسیونالیسم و تبدیل آن به انزوای قطعی و اجتماعی این جنبش 2- پرده برداشتن از ماهیت ترند جدید ناسیونالیستی و خنثی کردن آن 3- حضور در ابعاد همه جانبه و جدید تقابل سیاسی، اجتماعی و پراتیکی با ناسیونالیسم. چگونگی تامین آلترناتیو کمونیستی به مثابه محور آگاهی، اتحاد و تشکل کارگران مردم بخش پنجم - اهرمها و ابزارهای حزب حکمتیست	در این مصافها 1- به دست گرفتن سکان مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی، تامین رهبری رادیکال جامعه 2- نقد و تعرض سیاسی علیه ابعاد متنوع افکار، سیاست، سنت و فرهنگ و ارزشها و احزاب ناسیونالیستی، ابزارها و امکانات آن 3- عروج گارد آزادی همچون محور مهم سازمان و قدرت یابی در جامعه 4- سازمان کمونیستی و حزبی متحد کننده و بسیج کننده و رهبری کننده در محیط کار و زیست کارگران و مردم
---	---	-----------------	--	---	--	--	---	---

جنبش کارگری موانع و مشکلات، رئوس یک سیاست کمونیستی

خالد حاج محمدی

فقر و محرومیت بیش از پیش دامنه طبقه کارگر و افشار محروم جامعه را گرفته است. ابعاد بیکاری، گرانی مایحتاج زندگی مردم و پایین بودن سطح دستمزدها به ابعاد محرومیت بخش اعظم مردم افزوده است. جمهوری اسلامی به سیاق هر رژیم بورژوازی دیگر بار اصلی فشار بحران لاینحل اقتصادی خود را بر دوش

طبقه کارگر و مردم محروم قرار داده است. همزمان قانون کار ارتجاعی و ضد

کارگری را به طبقه کارگر تحمیل کرده و دست سرمایه داران و دولت اسلامی را برای تحمیل فلاکت و تامین سودآوری بیشتر صاحبان سرمایه باز گذاشته است.

مردم ایران و در راس آن طبقه کارگر نه تنها از جمهوری اسلامی دل خوشی ندارند، بلکه تنفر و بیزاری آنان از دولت ایران از هر زمان بیشتر است. کارگران ایران به درست جمهوری اسلامی را بانی زندگی جهنمی خود میدانند. مردم از رژیم ناراضی و در هر فرصت و مناسبتی انزجار و نفرت خود را علنا نشان میدهند.

کارگران و افشار محروم مردم بخشی از اتفاقات هر روزه در جامعه ایران است. اما علیرغم این همه نفرت و اعتراض جمهوری اسلامی برمتن عدم عروج طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مدعی قدرت و در نبود نیرویی که بتواند اعتماد مردم را در ابعاد وسیع به خود جلب کند و ظرف اتحاد مردم علیه جمهوری اسلامی باشد به اتکا به دستگاه سرکوب و زندان و تهدید و ارباب بر بستر قدرت نشسته است.

با وجود اینکه اعتراضات کارگران در گوشه و کنار مملکت روزانه اتفاق میافتد و بخشی از اعتراض روزانه مردم ایران را شامل میشود، اما این اعتراضات پراکنده، دفاعی و اساسا در مراکز اتفاق می افتد که در معرض ورشکستگی قرار دارند و علیه اخراج و بیکاری و عدم پرداخت دستمزد روزانه کارگران است. اعتراض کارگران حتی در همین محدوده هم از تشکل و اتحاد در یک رشته و صنف برخوردار نیست. مبارزه در همین سطح و علیه اخراج و بیکار سازی نیز پای کارگران شاغل و کارگران صنایع کلیدی را به میان نکشیده است. مبارزات کارگری هر چند از نظر تعداد وسیع است اما نتوانسته به اهرم فشاری

جدی علیه دولت و صاحبان سرمایه تبدیل شود. کارگران مراکز اصلی مثل نفت، ماشین سازی ها و برق و آب و .. اساسا تحرکی جدی ندارند و در دفاع از بقیه بخشهای طبقه کارگر نیز نقشی ایفا نمیکند. میزان بیکاری و ترس از اخراج و بیکار شدن همراه با تشمت و نبود تشکل و درجه ای از اتحاد در میان طبقه کارگر چنان وضعیتی را بوجود آورده که کارگران مراکز اصلی تولید برای حفظ موقعیت کنونی خود در مقابل فلاکتی که دامن کل طبقه کارگر را گرفته است، دست به کلاه خود گرفته و نسبت به کل این اتفاقات بی تفاوتند.

مهمترین اتفاقات سیاسی از خطر جنگ گرفته تا فشارهای روزانه جمهوری اسلامی برای عقب راندن بیشتر طبقه کارگر و مردم معترض، فشار بر زنان و تلاش برای اسلامی کردن محیط زندگی مردم، محدود

کردن آزادیهای سیاسی و تلاش برای ایجاد فضای مختنق، فشار به کودک و اعدام و زندان و دهها مسئله مهم دیگر گویی از دستور اعتراض کارگری خارج و بی ربط است. مبارزات کارگری جدا از پراکندگی آن، از چهار چوب مطالبات بسیار پایین اقتصادی و رفاهی و تامین معیشت و پرداخت دستمزد فراتر نمیرود. فضای عمومی در میان طبقه کارگر و در اعتراض و مبارزه آن کمتر به سیاست و فضای سیاسی و تلاش برای دخالت در مبرمترین مسائل سیاسی و قدرت مربوط است. این امر نوعی غیر سیاسی گری در میان طبقه کارگر را دامن زده است و مانع جدی در عروج طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مدعی قدرت میباشد.

سوالی که باید روی میز هر فعال کارگری و هر کمونیست و هر حزب کمونیستی باشد، چگونگی عروج طبقه کارگر و راه برون رفت از این اوضاع است. حاکمیت جمهوری اسلامی و مقابله با تحركات اعتراضی و سرکوب اعتراضات کارگری به تنهایی نمیتواند توجیه کننده این سکون و انتظار و کم تحرکی در میان طبقه کارگر باشد. بی شک کل تعرض جمهوری اسلامی به سطح معیشت مردم و تحمیل فضای ارتجاعی و به عقب راندن جنبشهای اعتراضی و کشتار نسلی از مبارزین و کارگران فعال و کمونیستها در طول حاکمیت خود، فاکتوری بسیار جدی در ایجاد موقعیت کنونی است، اما این به تنهایی نمیتواند این اوضاع را وصف کند. خارج از توازن قوا و فاکتور رژیم باید به گرایشات باز دارنده و موانع دیگری که سد راه پا پیش

کردن آزادیهایی سیاسی و تلاش برای ایجاد فضای مختنق، فشار به کودک و اعدام و زندان و دهها مسئله مهم دیگر گویی از دستور اعتراض کارگری خارج و بی ربط است. مبارزات کارگری جدا از پراکندگی آن، از چهار چوب مطالبات بسیار پایین اقتصادی و رفاهی و تامین معیشت و پرداخت دستمزد فراتر نمیرود. فضای عمومی در میان طبقه کارگر و در اعتراض و مبارزه آن کمتر به سیاست و فضای سیاسی و تلاش برای دخالت در مبرمترین مسائل سیاسی و قدرت مربوط است. این امر نوعی غیر سیاسی گری در میان طبقه کارگر را دامن زده است و مانع جدی در عروج طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مدعی قدرت میباشد.

گرایشات باز دارنده

* آنچه مسلم است جنبش کارگری نیز داری گرایشات مختلف است، یکی از مشکلات جدی در موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران و از موانع اصلی عروج طبقه کارگر، سنگینی سنتهای سیاسی غیر کارگری و رفرمیستی در میان کارگران است. گرایش سندیکالیستی، اکونومیستی کارگر را نه به عنوان یک طبقه که صاحب جامعه است و مانند هر بخش دیگر جامعه مسئله جنگ، آزادیهای سیاسی، حقوق زن، کودک، مجازات اعدام و ... امر او است، بلکه به عنوان صنفی که کل مسئله اش حقوق صنفی خود و آنهم محدود به یکسری اصلاحات اقتصادی و بهبود وضع دستمزد و شرایط کار است، نگاه میکند. این گرایش هویت مبارزاتی کارگر را تنها در طرح یکسری مطالبات اقتصادی و رفرمیستی طبقه کارگر خلاصه میکند. زن را سنگسار کنند، کودک بی حقوق باشد، جنگ قومی را دامن بزنند، دشمنی قومی را میان مردم اشاعه بدهند، مملکتی را به جنگ و تباهی بکشند، از دیدگاه این گرایش اینها هیچکدام به طبقه کارگر مربوط نیست و دخالت در این مسائل ربطی به کارگر ندارد. این گرایش نه فقط جامعه، سیاست و دخالت در مسئله قدرت را در دستور طبقه کارگر و فعالین آن قرار نمیدهد بلکه نماینده صنفی گرانی و غیر سیاسی بودن، به معنی عدم دخالت در سیاست، در طبقه

کارگر است. دنیا را آب ببرد این سنت کارگر را جز به اصلاحات کوچک اقتصادی در چهار چوبه قوانین دولت حاکم فراتر نمیبرد. گرایش سندیکالیستی کارگر را نمایندگی نمیکند و یک دورنمای جدی برای عروج کارگران و رهایی واقعی در مقابل این طبقه ترسیم نمیکند. سندیکالیسم گرایش و اعتراض خودبخودی طبقه کارگر به وضعیت موجودش نیست این گرایش و سنت رفرمیستی صاحب دار و دیرینه در میان طبقه کارگر است. ضد تحزب است و جز متشکل شدن در سندیکا و اتحادیه وظیفه ای را در مقابل طبقه کارگر قرار نمیدهد. قطعا هر نوع تشکل کارگری از جمله سندیکا و اتحادیه که چتری بالای سر هر تعداد از کارگران باشد، هر تعداد از کارگران را زیر سقوی جمع کند و برای بهبودی هرچند کوچک در زندگی کارگر تلاش کند مفید است. اما مانند در این محدوده کارگر را به نیروی در حاشیه جامعه تبدیل میکند که تا ابدیت سهمش نق زدن به طبقات حاکم، چانه زدن بر سر اضافه دستمزد و رفرمهای ناچیز است و خود جز محرومیت و سیه روزی چیزی نصیبش نخواهد شد. بحث بر سر گرایش است که هیچ آینده ای را برای مبارزه کارگر و برای خلاصی از محرومیت و کار بردگی و نجات بشریت در مقابل کارگر ندارد. بحث بر سر گرایشی عقب افتاده است که تأثیرات آن بر کارگر غیرسیاسی کردن، بی ربطی به سیاست و به همین اعتبار حاشیه ای کردن رهبران و فعالین کارگری است. نگاه کل چپ ایران به جنبش کارگری و طبقه کارگر دقیقا از نگاه سندیکالیسم آغشته به یک

نیست، خطری است که کل طبقه کارگر را تهدید میکند. پتکی است که بالای سر هر کارگر شاغلی آویزان شده است. ترس از بیکاری باعث تمکین کردن بخشهای شاغل طبقه کارگر به دستمزد پایین و شرایط کاری غیر انسانی شده است.

به همین اعتبار اتحاد کارگری علیه بیکاری یک حرکت مهم در مقابله با حربه رژیم و ممانعت از خطر فلاکت است. اتحاد علیه بیکاری باید حول خواست تامین بیمه بیکاری مکفی برای تمام کارگران بیکار بالای ۱۶ سال و افزایش سطح دستمزدها به طور سراسری شکل بگیرد. باید توجه داشت که حضور و به میدان آوردن بخشهای شاغل و موثرتر طبقه کارگر که در مراکز کلیدی مشغول کارند، یک پای اصلی این اتحاد باید باشد. بدون اتحاد کارگر شاغل و بیکار مبارزه جدی علیه بیکاری و فشاری جدی به صاحبان سرمایه و دولت حامیشان ممکن نیست.

دخالتهای سیاسی

این سر تیتر یکی از بندهای قطعنامه "طبقه کارگر و قدرت سیاسی" مصوب کنگره اول حزب کمونیست است. بدون شک مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مادر و پایه اعتراض کارگری است. هر نوع کم توجهی به اهمیت این موضوع نشانه غیر اجتماعی بودن و دور بودن از زندگی واقعی طبقه کارگر و درک نکردن موقعیت کارگر است. قائل شدن به اهمیت مبارزه سیاسی و دخالت طبقه کارگر در جدالهای سیاسی مطلقاً به معنای کم رنگ دیدن و بی اهمیتی به مبارزه برای بهبود زندگی و رفاه کارگر نیست. هر تلاش و هر اعتراض کارگر برای رفاه و آسایش بیشتر هرچند کوچک مهم و با ارزش است.

هیچوقت منظم و ادامه دار نبوده است. مجمع عمومی هر چند سنتی آشنا در جنبش کارگری ایران است ولی اتفاقی و موردی از آن استفاده شده است. در یک کلام کارگران در ایران فاقد تشکل پایدار و واقعی توده ای خود بوده اند.

یک اولویت جدی برای به میدان آوردن طبقه کارگر و ایجاد اتحاد کارگران، تشکل مجمع عمومی کارگری است. مجمع عمومی مناسبترین و ساده ترین و مقدرترین شکل تشکل یابی کارگری است. دامن زدن به مجمع عمومی و اتکا به آن و دخالت دادن مستقیم توده کارگر در یک مرکز و فابریک امری حیاتی و قدم اول در تشکل یابی واقعی کارگران است. ما تا کنون به کرات بر اهمیت راه انداختن جنبش مجمع عمومی به عنوان مناسبترین و بهترین و ساده ترین شکل اولیه تشکل یابی کارگران تاکید کرده ایم و سیاست و جهت درستی را دنبال کرده ایم. اینجا و به همین دلیل نمیخواهم بیشتر از این سر اهمیت مجمع عمومی تاکید کنم.

اتحاد کارگری علیه بیکاری

بیکاری و بیکارسازی به عنوان حربه ای علیه طبقه کارگر در دست دولت و صاحبان سرمایه نه تنها در ایران بلکه در همه کشورها بکار برده میشود. اکنون بیکاری ابعاد بسیار بالایی دارد و خود این مسئله و ترس از اخراج و بیکار شدن و خطر فلاکت، تامین معیشت و داشتن کار را به مشغله اصلی در میان کارگران تبدیل کرده است. این وضعیت به مسابقه ای میان کارگر شاغل و بیکار، کارگر بومی و غیر بومی، کارگر ایرانی و افغانی دامن زده است. بیکاری یکی از عاملین اصلی انشقاق در میان کارگران است. بیکاری تنها مسئله کارگران بیکار

سندیکالیسم و چه آکسیونسم ضد رژیم، کارگر را از اتحاد طبقاتی خود و تحزب و سازمان خود محروم میکند. هر دو گرایش عملاً مانعی در راه عروج طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مدعی قدرت که انقلاب کارگری و رهایی در دستور آن است، هستند.

تامین یک سیاست کمونیستی در جنبش کارگری و عروج کارگران کمونیست به عنوان نماینده کارگران و رهبران اعتراض کارگری، به عنوان رهبران جنبش اعتراضی مردم، در گرو نقد این گرایشهای بازدارنده و غیر کارگری میباشد.

تشکل کارگری

یک مشکل تاریخی طبقه کارگر در ایران نداشتن حق تشکل و محروم بودن از تشکلهای مستقل کارگری است. حاکمیت استبداد سلطنتی و بدنبال سرکار آمدن جمهوری اسلامی و فلاکتی به جامعه ایران تحمیل کرد، نه تنها حق تشکل بلکه جامعه ایران را چند دهه به عقب برد. خود این وضعیت در کنار جوان بودن طبقه کارگر ایران فاکتورهای جدی در موقعیت کنونی طبقه کارگر و میزان تشکل یابی آن است.

پراکندگی مبارزه کارگر، پایین بودن اتحاد و همبستگی، به هم وصل نشدن بخشهای مختلف طبقه کارگر، عروج نکردن رهبران کارگری به عنوان سخنگویان و رهبران سراسری اعتراض کارگری و اعتراضات مردم، یکی از دلایل اصلی محروم بودن طبقه کارگر از حق تشکل است.

اعتراضات کارگری که تا کنون اتفاق افتاده است در بسیاری از مراکز کارگری به مجمع عمومی متکی بوده است. اما برپایی مجمع عمومی هر چند در این سطح به عنوان ظرف اتحاد و بسیج کارگران از آن استفاده شده است، ولی

گری و سطحی است. این گرایش بیش از همه تأثیرات ذهنیت چپ حاشیه ای بر جنبش کارگری است. همچنانکه گفتم از دیدگاه این سنت همه چیز در آکسیون خلاصه میشود. هویت خود را اساساً و عملاً ضد رژیم تعریف میکند و فعالیت را تنها در آکسیون و در خیابان تظاهرات کردن می بیند. این سنت اساساً با مکانیزم مبارزه طبقه کارگر و اعتراض کارگری و نقطه قدرت کارگر بیگانه است. تلاش دارد هر تحرک کارگری را به آکسیون خیابانی تبدیل کند و در ذهنیت این سنت اعتراض کارگر یعنی آمدن به خیابان و اعتراض و شعار و تظاهرات و درگیر شدن با پلیس. سازماندهی کارگر در محیط کار و زیست در این سنت کار خود را به کندن کارگر از محیط اجتماعی خود و وصل شدن به سازمان آکسیونهای خیابانی در احزاب حاشیه ای میدهد. در این سنت روش و ابزار اعتراض دانشجو و محصل و روشنفکری که ابزاری جز تظاهرات و به خیابان آمدن ندارد جای روشها و ابزار و مکانیزمهای اعتراض کارگر را میگیرد.

اینکه کارگر محصل مدرسه نیست، اینکه نقطه قدرت طبقه کارگر نقش و توان این طبقه در تولید است و اینکه ابزار طبقه کارگر اساساً اعتصاب و خواباندن تولید است و این مرکز قدرت اوست در این سنت جایی ندارد. در این سنت کار پر حوصله کمونیستی، کمونیست کردن کارگران، کار سیاسی جدی، سازمان و اتحاد کارگران، ظاهر شدن کارگر به عنوان رهبر اعتراض مردم و سازمانده و سخنگوی آنها در ابعاد وسیع، بیمعنی است. این سنت اساساً غیر اجتماعی و ضد تحزب کارگری و اتحاد طبقاتی کارگران است.

هر دو این گرایشها چه

به یک پوپولیسم عقب افتاده است. کل جریانات کارگر پناه و "کارگر کارگری" بخشی از این جریان را تشکیل میدهند. نگاه ترحم آمیز به کارگر، نوازش از سر ترحم و کارگر دوستی به شیوه پوپولیستی عملاً چیزی نیست جز تحقیر واقعی طبقه کارگر و به رسمیت شناختن موقعیت فرودست طبقه کارگر به عنوان بردگان مزدی! در این سنت هیچوقت رهبر کارگری به عنوان رهبر جامعه ظاهر نخواهد شد. هیچ دولت و رژیم و حاکمیتی را چلنج نخواهد کرد و مدعی قدرت و حاکمیت خود نخواهد بود. در نیایی که هر روشنفکر تحصیل کرده و دانشگاه رفته، هر وکیل و آخوند و کدخدایی دخالت در مهمترین مسائل دنیا را امر خود میدانند و تلاش میکنند کل جامعه را به آن سوئی بکشند که منفعتش ایجاب میکند، سندیکالیسم زبان کارگر را در اظهار نظر در مورد این مسائل مینندد و کارگر را به مبارزه در مورد مطالبات اقتصادی آنهم در چهارچوب قانون اساسی دعوت میکند. رهبر کارگری در این سنت در بهترین حالت به کارگری که میخواهد در چهارچوب مناسبات حاکم بخش بسیار کوچکی از خواست و مطالبات کارگران را در صنف و رشته معینی دنبال کند تبدیل میشود. اتحاد سراسری کارگران، تشکل سراسری کارگری، و ظاهر شدن طبقه کارگر به عنوان ناجی جامعه و صاحب آن و مدعی قدرت در این سنت جایی ندارد. خارج از اینکه چه جریانات و کسانی در این سنت فعال هستند، وجود خود این سنت بخشا نتیجه تلاش خود دولتهای حاکم برای دور نگه داشتن طبقه کارگر از قدرت و سیاست در جامعه است.

* مانع دیگر گرایش آکسیونستی ضد رژیمی

عنوان ناجی بشریت در گرو دخالت در مبرمترین جدلهای سیاسی در جامعه است.

حزب کمونیستی و طبقه کارگر

من در کل بحث تا کنونی خود به مسائلی اشاره کرده ام که از نظر خودم مسائل اصلی و موانع مهم در راه عروج طبقه کارگر به عنوان صاحب جامعه است. یک پای بحث من در عین حال اهمیت تحزب برای طبقه کارگر است. اینجا این سوال پیش می آید که چگونه حزب کمونیستی معینی و شرایط تاریخی معینی به حزب کارگران، به حزبی که عملاً کارگر کمونیست و رهبر کارگری آن را به عنوان ظرف مبارزه خود تعریف میکنند و به آن مپیوندد تبدیل میشود. اینجا میشود به مسائل بسیار متنوعی پرداخت و شاید خوب باشد در فرصتی مناسب به تفصیل سر آن گفت و نوشت. اما اینجا من فقط به چند مسئله اصلی اشاره خواهم کرد.

گفتم تحزب کمونیستی در سنت سندیکالیسم جای ندارد. این گرایش کارگر را از پیوستن به احزاب و متشکل شدن در احزاب کمونیستی منع میکند. کارگر باید "مستقل" باشد و مستقل بودن از احزاب به عنوان امری مثبت بحث میشود.

آنچه مسلم است هیچ دولتی قدرت را تقدیم کسی نخواهد کرد. نه تنها در کشوری مثل ایران بلکه در کشورهای مهد دموکراسی اعتراض کارگر و مردم اگر به جایی برسد که حکومت را تهدید کند، قتل و عامشان خواهند کرد و تظاهرات حتی آرام مردم را به شدیدترین وجه سرکوب خواهند کرد.

بدون تحزب کمونیستی و بدن حزب طبقه کارگر هیچ جنبش کارگری رادیکال با هر درجه از تشکل و شورا و سندیکا و اتحادیه داشتن، نمیتواند قدرت را بگیرد و

حفظ کند. یک پای اصلی قدر گیری کارگر داشتن حزب کارگری و عجین شدن کارگر کمونیست و رهبر کارگری با حزب کمونیستی است. در شرایط حاد سر جنبشهای رادیکال را در نبود حزب قوی و قدرتمند زیر آب میکنند. طبقه کارگر اگر از حزب خود محروم باشد، رسیدن به قدرت و ایجاد جامعه ای انسانی غیر ممکن است. طبقه کارگری ممکن است تشکل هم داشته باشد، ممکن است درجه اتحادش در تشکلات خود بالا باشد، ممکن است مراکز کلیدی هم به میدان آمده باشند، همگی اینها مهم و حیاتی هستند ولی معنایش این نیست که در انقلابی معین سر کارگر و توده مردم بیکلا نماند. در چنین وضعیتی اعتراض کارگری حتی ممکن است رژیم را ساقط کند، اما در فردای آن روز معلوم نیست اوضاع چه خواهد شد. در قیام مردم ایران نقش کارگر نفت در کنار گذاشتن رژیم پادشاهی زبائزد خاص و عام است، ولی با سرکار آمدن جمهوری اسلامی طبقه کارگر از همه اقشار دیگر سهمش در محرومیت بیشتر بود. در کردستان عراق در جریان بیرون راندن دولت بعث، کمونیستها در راس جنبش اعتراضی بودند، شورا های کارگری و سندیکا و اتحادیه همه جا برپا بود و رهبری آنها اتفاقاً دست کمونیستها بود، ولی در نبود حزبی قدرتمند که بتواند از خودش و کارگر دفاع کند، ناسیونالیستها با شعار شورا پورا مالید قدرت را در دست گرفتند و کارگر و توده مردم را به خانه های خود فرستادند.

باید حزب بود، قدرت بود، نیرو داشت و بتوان جایی را گرفت و گرنه فوری حاشیه ای و بی نقش خواهید شد و شورا و سندیکا را هم از هم خواهند پاشاند.

انقلابیهای ناکام را کم نداریم که در آن کارگران و مردم

محروم پای اصلی تحرک اعتراضی بوده اند، از ایران تا عراق و کشورهای اروپای شرقی موارد زیادی را شاهدیم. شورشها بر دوش کارگر و مردم محروم بوده است، اما در حاکم نبودن سیاست کارگری و کمونیستی و در نبودن حزب کمونیستی قوی و با نفوذ، نتیجه تلاشها و شورش و طغیانهای کارگر و مردم، حاکم شدن ارتجاع بوده و سهم مردم محرومیت بیشتر بوده است. باید حزب داشت و کارگر کمونیست و رهبر کارگری در آن متشکل شوند، باید جایی را گرفت، باید روزی در مقابل جریانی ایستاد و شکستش داد. دارند در خیابان اعتراض کارگر را به بمب میبندند، کودکان و مدرسه و بیمارستان را سر مردم خراب میکنند، اعتصاب و تظاهرات کارگر و مردم را با بمب به خون میکشند. لبنان و فلسطین و عراق را نگاه کنید. باید حزبی داشت که در مقابل هر جریان کانسگتری از خود و از تشکل کارگری، از کودک و مدرسه و بیمارستان دفاع کرد. در بغداد سرباز آمریکایی رهبر کارگری را ترور میکنند، باید حزبی داشت که بتواند در مقابل این اوضاع بپیچد از خود و مردم دفاع کند. با این اوصاف موفقیت طبقه کارگر و عروج آن بخشا در گرو وجود حزب کارگری، حزبی که چنین توان و خصوصیاتی داشته باشد است. سنتهای غیر کارگری با جهت و سیاست خود کارگر را از حزبش و از قدرت و از امکان رهایی کاملاً محروم خواهند کرد.

نکته دیگر که در این مبحث میخوام کوتاه به آن اشاره کنم درک چپ موجود از مسائل کارگری است. مسئله این است که جز مسائل اخص کارگری چون دستمزد، ساعت کار و بیمه بیکاری و ... چیزی دیگر را کارگری نمیداند. اگر

حزب سر ناسیونالیسم، سر فدرالیسم، سر سرنگونی و حقوق کودک حرف میزند، فرض این است که اینها مسائل کارگری نیستند و به کارگر مربوط نیستند. این درک همان تأثیرات چپ حاشیه ای و گرایش رفرمیستی بر جنبش کارگری است. گویا حزبی کارگری است که همیشه سر دستمزد و تشکل و بیمه بیکاری و ... صحبت کند، قرار دهد و قطعنامه صادر کند. این همان گرایشی است که دخالت کارگر در سیاست را منع میکند. شانه بالا انداختن به نسبت اتفاقات مهم دنیا تحت نام اینکه اینها کارگری نیستند در بهترین حالت پرتی و بی ربطی به واقعیت اجتماعی زندگی کارگر و واقعیت دنیای سیاست است.

نکته دیگر که در این مبحث میخوام کوتاه به آن اشاره کنم درک چپ موجود از مسائل کارگری است. مسئله این است که جز مسائل اخص کارگری چون دستمزد، ساعت کار و بیمه بیکاری و ... چیزی دیگر را کارگری نمیداند. اگر